

پیچیدگی‌های اجتماعی
در
خاورمیانه باستان

به کوشش
حسین مرادی



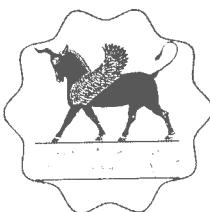
سازمان اسناد و کتابخانه ملی

پیچیدگی‌های اجتماعی
در
خاورمیانه باستان

به کوشش
حسین مرادی



انتشارات آریارمنا



پیچیدگی های اجتماعی

در خاورمیانه باستان
جستاری در دگرگونی انسان
از روستانشینی به جوامع شهرنشین حکومتی

به کوشش
دکتر حسین مرادی

الشماره آریارمنا

پیچیدگی‌های اجتماعی در خاورمیانه باستان
جستاری در دگرگونی انسان از راستانشینی به جوامع شهرونشین حکومتی
| به کوشش حسین مرادی |
| چاپ و صحافی: مهرگان | نوبت چاپ: نخست، ۱۳۹۹ | شمارگان: ۱۰۰ | نسخه |
| بها: ۸۰۰۰۰ |
| تصویر روی جلد: لوح سنگی پیروزی نارام‌سین و سپاهش |
| تصویر پشت جلد: سنگ افراشته اور-نامو |
| تاریخ: www.aryaramna.ir |
| نامه‌نگار: info@aryaramna.ir, aryaramna@hotmail.com |
| نشانی: تهران، صندوق پستی: ۱۴۵۱۵-۵۶۹ |
| همراه: ۰۹۹۵۹۶۹۴۶۶ |
| انتشارات آریارمنا و گروه پژوهشی باستان کاوی تیسافرن |
| همه حقوق این اثر برای انتشارات آریارمنا و گروه پژوهشی باستان کاوی تیسافرن محفوظ است. |
| تکثیر، انتشار، چاپ و بازنویسی این اثر یا بخشی از آن به هر شیوه همچون رونوشت، انتشار الکترونیکی، ضبط و ذخیره روی سی‌دی و چیزهایی از این دست بدون موافقت کتبی و قبلی انتشارات آریارمنا ممنوع است و متخلفان بر پایه قانون «حمایت از حقوق مؤلفان، مصنفان و هنرمندان ایران» تحت پیگرد قرار خواهند گرفت. |



عنوان و نام پدیدآور	: مرادی، حسین، ۱۳۵۷ -، گردآورنده	سرشناسه
شهرشنی حکومتی / به کوشش حسین مرادی.	پیچیدگی‌های اجتماعی در خاورمیانه باستان: جستاری در دگرگونی انسان از راستانشینی به جوامع	عنوان دیگر
مشخصات نشر	: تهران: آریارمنا، ۱۳۹۹.	موضوع
مشخصات ظاهري	: ص: ۵۱ - مصوّر.	موضوع
شابک	: ۹۷۸-۶۲۲-۹۷۱۸۳۰-۸	موضوع
وضعیت فهرست‌نویسی	: فیبا	یادداشت
	یادداشت پشت جلد به انگلیسی:	
Hosein Moradi, Social complexities in the ancient Middle East An Inquiry into Human.		
کتابنامه.		
عنوان دیگر		
موضوع		
شناخته		
ردیبندی کنگره		
ردیبندی دیوی		
شماره کتاب‌شناسی ملی	: ۷۲۲۷۱۱۵	

انتشارات آریامننا بر آن است تا کتاب‌های ارزنده تألیفی و ترجمه‌ای پژوهشگران ایرانی یا نیرانی را در زمینه‌های گوناگون ایران‌شناسی همچون باستان‌شناسی، تاریخ، فرهنگ و زبان‌های باستانی منتشر کند، کتاب‌هایی که برای شناخت تاریخ و فرهنگ گرانسنج و ورگاوند ایران بسیار ارزشمند باشند. با توجه به پیوندهای ژرف و عمیق فرهنگی میان ایران و جهان بشکوه ایرانی که از سده‌ها بلکه هزاره‌های دور و دراز برجا بوده است و در دهه‌های اخیر تلاش دشمنان بر آن بوده تا این پیوندهای ژرف را بگسلند و ریشه‌های عمیق را با تیشه برکنند، ایران فرهنگی که دل و دین به آن سپرده‌ایم از چشم دست‌اندرکاران انتشارات آریامننا دور نمانده و چاپ کتاب‌های پژوهشی و ترجمه‌ای ارزنده درباره جهان ایرانی یا ایران فرهنگی از اولویت‌های انتشارات آریامننا است؛ باشد که از این راه پیوندهایمان پیوسته‌تر و ریشه‌هاییمان ژرفتر شود. کتاب‌های انتشارات آریامننا پیشکشی ناچیز است به ایرانیان، ایرانی‌تباران، ایران‌دوستان و همه مردمان جهان ایرانی که ایران و جهان ایرانی را از جان دوست‌تر می‌دارند.



مدیر

دکتر شاهین آریامنش

| گروه پژوهشی باستان‌کاوی تیسافرن |

مشاوران علمی

| دکتر سید منصور سید سجادی (مؤسسه ایزمنتو ایتالیا) | استاد اسماعیل یغمایی (سازمان میراث فرهنگی کشور) | دکتر سید مهدی موسوی (دانشگاه تربیت مدرس) | دکтор محمد ابراهیم زارعی (دانشگاه بولنی سینا همدان) | دکتور سجاد علی‌بیگی (دانشگاه رازی، کرمانشاه) | دکتر حمید رضا ولی‌پور (دانشگاه شهید بهشتی) | دکتر سعید امیر حاجلو (دانشگاه جیرفت) | دکتر سیروس نصرالله‌زاده (پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی) | دکتر رضا مهرآفرین (دانشگاه مازندران) | دکتر فرزانه گشتاسب (پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی) | هوشنگ رستمی (گروه پژوهشی باستان‌کاوی تیسافرن) |

نویسندها و مترجمان

نویسندها به ترتیب الفبای فارسی

آدامز، رابرت مک استاد گروه انسان‌شناسی دانشگاه کالیفرنیا در سن دیگو
الغازه، گیلرمو استاد گروه انسان‌شناسی دانشگاه کالیفرنیا در سن دیگو
ازل، تیموتی استاد گروه انسان‌شناسی دانشگاه کالیفرنیا در لس آنجلس
اشتین، گیل جی استاد باستان‌شناسی در مؤسسه شرق‌شناسی دانشگاه شیکاگو
اسمیت، مایکل ای استاد گروه انسان‌شناسی دانشگاه ایالتی نیویورک
بیرد، برایان اگروه انسان‌شناسی دانشگاه کالیفرنیا در سن دیگو
رونمن، مایکل استاد دانشگاه ویدنر (Widener) پنسیلوانیا
کارفینگل، استیون جی اگروه تاریخ دانشگاه واشینگتن غربی
مارکوس، جویس اموزه انسان‌شناسی دانشگاه میشیگان
هادر، یان استاد انسان‌شناسی دانشگاه استنفورد
یوفی، تُرمن اموزه انسان‌شناسی دانشگاه میشیگان

مترجمان به ترتیب حروف الفبای فارسی

احمدی، مینا اکارشناسی ارشد باستان‌شناسی دانشگاه جیرفت
دانشی، علی اکارشناسی ارشد باستان‌شناسی دانشگاه جیرفت
رجیبوی، زهرا اکارشناسی ارشد دانشگاه سیستان و بلوچستان
صادق‌زاده، فهیمه اکارشناسی ارشد دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم تحقیقات
مرادی، حسین ادکتری باستان‌شناسی پیش از تاریخ از دانشگاه تهران
مقیمی، نیلوفر ادکتری باستان‌شناسی پیش از تاریخ از دانشگاه تهران
منصوری، مجید ادکتری باستان‌شناسی پیش از تاریخ از دانشگاه تهران

نعمتی آبکنار، علی ادانشجوی دوره دکتری دوره اسلامی در دانشگاه تهران نیکزاد، میثم ادکتری پاستان‌شناسی پیش از تاریخ از دانشگاه تربیت مدرس وزیری، محمدکریم اکارشناسی ارشد پاستان‌شناسی دانشگاه جیرفت

فهرست

درآمد حسین مرادی	۱۱
بررسی مفهوم «امر اجتماعی» در نظریه باستان‌شناسی گذشته و معاصر ایان هادر، ترجمه علی نعمتی	
آبکنار	۱۳
خانوارها در گذار: سازمان اجتماعی دوره نوسنگی در جنوب غرب آسیا بریان بیرد، ترجمه میثم	
نیکزاد	۴۵
مدارک باستان‌شناسی دال بر تکامل اجتماعی جویس مارکوس، ترجمه محمدکریم وزیری	۸۹
مطالعه پیشرفت جوامع پیچیده: بین النہرین در هزاره پنجم و چهارم پیش از میلاد نُرمَن یوفی، ترجمه	
علی نعمتی آبکنار	۱۱۵
اقتصاد، مذهب و قدرت در دوره عبید میان‌رودان اگیل، جی. اشتین، ترجمه علی دانشی	۱۷۷
پیچیدگی اجتماعی اولیه در جنوب غربی آسیا با تأکید بر مزایای میان‌رودان گیرمو الغازه، ترجمه	
محمدکریم وزیری	۱۹۷
توسعه پیچیدگی اجتماعی بومی اواخر مسوننگ میان‌رودان علیا در هزاره پنجم تا چهارم	
پیش از میلاد، ارزیابی اولیه اگیل، جی. اشتین، ترجمه علی دانشی	۲۴۱
پیچیدگی در حکومت‌های باستانی رابرت آدامز، ترجمه مجید منصوری	۲۷۱
دولت‌شهرهای خاور نزدیک باستان استیون جی. گارفینکل، ترجمه نیلوفر مقیمی	۲۹۵
باستان‌شناسی و اقتصاد حکومت‌های نخستین مایکل ای اسمیت، ترجمه حسین مرادی	۳۲۷
اقتصاد سیاسی حکومت‌های باستانی میان‌رودان نُرمَن یوفی، ترجمه فهیمه صادق‌زاده	۳۷۱

ناهمانگی، قدرت و اقتصاد سیاسی: برخی بحث‌های متدالوی در باستان‌شناسی جوامع پیچیده
جهان باستان | گیل. جی. اشتاین، ترجمه مینا احمدی ۴۱۳
خان‌سالارها از دیدگاه باستان‌شناسی و قوم‌شناسی تاریخی ایموتی ارل، ترجمه زهرا رجبیون ۴۶۵

درآمد

اگرچه اهمیت مقوله جامعه در نظریات باستان‌شناسی در دهه‌های اخیر بیشتر مورد توجه قرار گرفته و در قرن بیستم میلادی کشش همه‌جانبه‌ای را از بحث تاریخ فرهنگی به سمت تکامل اجتماعی در جوامع باستانی می‌بینیم، با وجود این، اساس و پارچه‌بود باستان‌شناسی در ایران و بسیاری از کشورهای دیگر، چه در دانشگاه‌ها و چه در مؤسسه‌های پژوهشی مرتبط، بر پایه تاریخ فرهنگی بنا شده است. در ایران اما تلاش‌هایی در این باره، بیشتر در قالب ترجمه مقالات انجام گرفته است اما هنوز کمبود کار در حوزه‌های باستان‌شناسی انسان‌شناسی به چشم می‌خورد و انتشار این کتاب نیز چیزی از انبوه تلاش‌ها و پژوهش‌هایی که در این زمینه باید انجام گیرد، کم نمی‌کند.

اندیشه برگداش و انتشار مجموعه مقاله‌های پیش‌رو، بیش از هر چیز به فرست تدریس در دانشگاه جیرفت در نیمسال تحصیلی ۹۴-۹۳ به ویژه با دانشجویان کوشای دوره کارشناسی ارشد باستان‌شناسی این دانشگاه بازمی‌گردد. با وجود ترجمه‌هایی که دوستان دانشجو ارائه دادند اما باز، جای خالی برخی مقاله‌های دیگر در این دریای کرانه ناپدید، احساس می‌شد و بنابراین، تکمیل این مجموعه را دوستان و همکاران گرامی بر عهده گرفتند تا مجموعه‌ای به نسبت مفصل از رویکردهای باستان‌شناسی انسان‌شناسی در خاورمیانه باستان فراهم شود. اگرچه یکی دو مقاله از مقاله‌های این مجموعه پیش از این توسط استادان و صاحب‌نظران ارجمند در نشریات غالباً دانشجویی چاپ شده است اما با رخصت از ایشان، این مقاله‌ها توسط همکاران این مجموعه دوباره ترجمه و به چاپ رسیده است.

در گرداوری مقاله‌های این مجموعه بیشتر تلاش شده تا بسیاری از مباحث علمی درباره تحولات فرهنگی انسان در خاورمیانه باستان، به خصوص آن دسته از رخدادهای مرتبط با موضوع از هزاره پنجم و چهارم پیش از میلاد، مورد توجه و ترجمه قرار گیرد. همچنین تلاش شد تا مفاهیمی چون پیچیدگی‌های اجتماعی، حکومت، اقتصاد و سایر مباحث مرتبط با امور باستان‌شناسی انسان‌شناسی در این نوشتار بگنجد تا دامنه این بحث‌ها حوزه‌های گسترده‌تری از زندگی اجتماعی را دربرگیرد.

در چیدمان مقاله‌ها تلاش شد تا به‌نوعی یک نظم و ترتیب گاهشناختی فراهم شود و مقاله‌های گزینش شده برای ترجمه، بیشتر با هدف بررسی امر اقتصادی در تکوین و پویایی فرهنگی جوامع باستانی آماده شده و مرکز بر دوره پیش از تاریخ خاورمیانه باستان است. اهمیت دیگر انتشار چنین مقاله‌هایی به توسعه پژوهش‌های مرتبط با حکومت و شهرنشینی به‌ویژه در ارتباط با کانون‌های شهرنشینی باستانی در فلات ایران و به صورت ویژه به جنوب شرق ایران بازمی‌گردد.

به‌نظر می‌رسد که این حوزه از نظر پویایی شهرنشینی باستان در فلات ایران حائز اهمیت است و سپس اینکه حدود چند دهه است که توجه بسیار زیادی را در زمینه مطالعات باستان‌شناسی عصر مفرغ و دوره شهرنشینی به خود جلب کرده است و کاوش‌های باستان‌شناسی در شهرساخته و کنارصندهای جیرفت چشم‌انداز گسترده‌تری را در تفسیر این دوران به روی باستان‌شناسان گشوده است و طبیعتاً تحلیل مواد و یافته‌های فرهنگی در این بخش از فلات ایران با رویکردهای این‌چنینی بر غنا و پرباری انتشارات این حوزه می‌افزاید. با وجود این فکر می‌کنم که رویکرد تحلیلی اذاین دست می‌تواند پنجره‌های روشنی در مطالعات دوره تاریخی و اسلامی نیز بگشاید که جای چنین تحلیل‌هایی به خصوص درباره دوران تاریخی، همانند آنچه درباره امپراتوری روم در اروپا انجا گرفته، درباره امپراتوری‌های اشکانی و ساسانی که به بازرگانی بسیار وابسته بودند، در ادبیات باستان‌شناسی بسیار خالی است.

در پایان لازم است تا از شماری از دوستان که زمینه انتشار این کتاب را فراهم و راه را برای این کار هموار کردند، سپاسگزاری کنم. از جناب دکتر سعید امیرحاجلو و جناب دکتر نصیر اسکندری مدیر گروه وقت و عضو هیئت علمی گروه باستان‌شناسی دانشگاه جیرفت، برای فراهم کردن زمینه تدریس در این دانشگاه و حمایت‌های همیشگی شان از اینجانب، کمال قدردانی را به عمل آوردم.

حسین مرادی

بروجن، تابستان ۱۳۹۹

بررسی مفهوم «امر اجتماعی» در نظریه باستان‌شناسی گذشته و معاصر^۱

یان هادر

ترجمه علی نعمتی آبکنار

دانشجوی دکتری باستان‌شناسی دانشگاه تهران

مقدمه

اهمیت بنیادی مفهوم امر اجتماعی در نظریه باستان‌شناسی در دهه‌های اخیر بیش از پیش پدیدار شده است. به طور کلی در مباحث باستان‌شناسی در قرن بیستم یک تغییر جهت کلی از مفهوم فرهنگی به مفهوم اجتماعی قابل مشاهده است. با وجود بزرگی این ادعا و همچنین وجود استثنایات و تغییرات متعدد، امیدوارم که در این نوشه بتوانم چگونگی این تغییر کلی را نشان داده و اهمیت آن را توضیح

دهم.

چشم انداز تاریخی مبحث

در میان باستان‌شناسان این عقیده به رسمیت شناخته شده است که باستان‌شناسی اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم در اروپا و آمریکای شمالی در درجه اول به موضوعات و مفاهیمی چون

^۱ این مقاله با اندکی تلخیص برگردانی است از:

Hodder, Ian, 2007, The “Social” in Archaeological Theory: An Historical and Contemporary Perspective, in: *A Companion to Social Archaeology*, Lynn Meskell and Robert W. Preucel (eds), Blackwell Publishing Ltd. 23-42

مستندسازی توالی‌های فرهنگی و تأثیر و تاثرات تاریخی-فرهنگی می‌پرداخت. در ایالات متحده این علاقه پژوهشی به صورت بنیادی با توسعه مکتب انسان‌شناسی فرهنگی در اواخر قرن نوزدهم توسط فرانتس بواس^۱ انسان‌شناس آلمانی-آمریکایی و تدوین راهبردهای چهارگانه انسان‌شناسی^۲ در هم‌تیله بود. در انگلستان و اروپا این علاقه پژوهشی در ارتباط و پیوستگی نزدیک‌تر با باستان‌شناسی، تاریخ و شناخت عصر کلاسیک و با تأکید بیشتر بر مفهوم امر فرهنگی توسعه پیدا کرد. وقوع تغییرات بعدی در مفهوم فرهنگ و جامعه در رشتۀ انسان‌شناسی و راهبرهای پژوهشی مرتبط با آن باعث شد تا چنین تغییراتی در رشتۀ باستان‌شناسی نیز به تبعیت از انسان‌شناسی و یا در واکنش به آن شکل بگیرد. در این مقاله من سعی می‌کنم تأثیراتی که این تغییرات درون باستان‌شناسی به جای گذاشتند بررسی کنم.

مفهوم فرهنگ، تا جایی که توسط چایلد و دیگران توصیف شده، با مفهوم «ویژگی‌های منفرد خاصی که در سطح جامعه گسترش یافته و عمومی شده است» در ارتباط است. به صورت کلیشه‌ای از دیدگاه افرادی نظری چایلد این خصایص عمومی شده شامل مواردی نظری سبک سفالگری است، با این حال به تدریج خصایص و ویژگی‌های اجتماعی نیز توسط افراد متعدد دیگر به مفهوم فرهنگ افزوده شد. از این رو مفهوم امر اجتماعی در آغاز به صورت بخشی از مفهوم امر فرهنگی در نظر گرفته می‌شد. از نگاه افرادی مانند والتر تیلور (۱۹۴۸: ۱۰۳) موضوع باستان‌شناسی تمرکز بر مفاهیم فرهنگی بود و در راهبرد نظری وی جنبه‌های اجتماعی فرهنگ شامل افرادی است که با این خصایص عمومی شده سروکار دارند. با این حال در این راهبرد توجه ویژه‌اندکی به مفهوم امر اجتماعی اختصاص یافته و به جای آن بر مفهوم امر فرهنگی تأکید می‌شود.

یک مفهوم انتخابی از فرهنگ که در آن امر اجتماعی زیرمجموعه یک کل فرهنگی است به واضح‌ترین شکل در پاسخ هاوکز (۱۹۵۴) به تایلور نمایان است. هاوکز در معرفی مفهوم پلکان استنتاجی^۳ معروف خود، استدلال کرد که برای فهم فرهنگ گذشته می‌توان از طریق شواهد و پدیده‌های باستان‌شناسی به‌آسانی فن‌ها و سازوکارهایی که به خلق این پدیده‌ها منجر شده است، بازشناسی کرد. به عقیده وی در پله بعدی این پلکان می‌توان سازوکارهای اقتصاد زیستی و معیشتی را نیز مورد مطالعه قرار داد. از نظر وی مرحله بعدی و دشوار کار یک محقق، بازشناسی نهادهای سیاسی و اجتماعی گروه‌های اجتماعی بود و درنهایت دشوارترین قسمت این پلکان شامل درک و

^۱ Franz Boas

^۲ باستان‌شناسی، زبان‌شناسی، انسان‌شناسی جسمانی و انسان‌شناسی فرهنگی (مترجم).

^۳ Ladder of inference

تفسیر موضوعات مربوط به حیات دینی و روحانی و نهادهای مذهبی می‌شد. به عقیده هاوکز، پله (مرحله) مربوط به امر اجتماعی موضوعاتی نظری الگوهای استقراری را دربرمی‌گرفت و تحلیل‌هایی که با هدف شناخت سکونتگاه‌های ویژه و بزرگ‌تر انجام می‌شود را نیز دربرمی‌گرفت. همچنین مطالعه داده‌های تاریخی برای امکان‌سنجی حضور رتبه‌بندی اجتماعی نیز بخشی از این مرحله است (۱۹۵۴: ۱۶۲-۱۶۱). از نظر گراهام کلارک نیز امر اجتماعی زیرمجموعه یک کلیت به نام امر فرهنگی بود. به عنوان یک متخصص پیش‌ازتاریخ او از اطلاعات بدست آمده از انسان‌شناسی اجتماعی در تفسیر جوامع اولیه استقبال می‌کرد. وی در کتاب خود به نام باستان‌شناسی و جامعه فرهنگ را آمیزه‌ای از عناصری چون حمل و نقل، فناوری، تجارت، مذهب و درنهایت سازمان اجتماعی دانست (۱۹۳۹: ۱۷۵). وی معتقد بود که واحدهای اجتماعی همان گروه‌های اصلی و عمده‌ی جامعه هستند که فرهنگ از طریق آنها به اشتراک گذاشته شده و از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود (همان: ۱۶۹) بهدلیل نقش حیاتی سازمان اجتماعی در انتقال فرهنگ، کلارک نقشی بسیار مهم و کلیدی برای سازمان اجتماعی در سیستم فرهنگی جوامع قائل بود. وی معتقد بود که عناصری چون رشد جمعیت، تجارت، تخصص‌پذیری فن و تمایز طبقاتی، عناصر اصلی یک روایت باستان‌شناسانه از یک اجتماع هستند. از دیدگاه وی عناصری مانند زبان، نگارش، هنر، علم و قواعد حقوقی به عنوان عناصری در نظر گرفته می‌شوند که به شکل بنیادی متصل به امر اجتماعی هستند. اگرچه کلارک معتقد بود که امر اجتماعی جزیی از امر فرهنگی است لیکن به احتمال ارتباطات او با انسان‌شناسان اجتماعی در کمربیج موجب شد که وی به بر مفهوم امر اجتماعی بیشتر تأکید کند. مفهومی که در همتایان آمریکایی وی تحت تأثیر مکتب انسان‌شناسی فرهنگی بیش از پیش توسعه پیدا کرد.

گردون چایلد اغلب به عنوان یکی از نظریه‌پردازان اصلی مفهوم فرهنگ در باستان‌شناسی محسوب می‌شود. اما علاقه مارکسیستی او موجب شد که وی تکامل جوامع را به صورت مرحله‌ای تعریف کند، عیناً به همان شکلی که توسط قوم‌شناسان و نظریه‌پردازان اجتماعی توصیف شده بود (به عنوان مثال مدل مورگان شامل سه مرحله توحش، برابریت و تمدن). همین گرایش‌های مارکسیستی موجب شد که چایلد به بحث‌های مربوط به کارکردهای درونی جوامع نیز علاقه‌مند شود. این مباحث گزارش‌های پیچیده مربوط به روابط و تعاملات اجتماعی نیز را دربرمی‌گرفت. چایلد در کتاب خود به نام انسان خود را می‌سازد که در سال ۱۹۳۹ چاپ شد سعی کرد به این موضوع بپردازد که توسعه فرهنگی در خاورمیانه چگونه و به چه میزانی در گروی ارتباط و تطبیق با

محیط‌زیست بود. با این حال او این موضوع را نیز تصدیق کرد که سازوکارهای اجتماعی تسهیل‌کننده این انطباق و تطبیق‌پذیری بودند. او نشان داد که چگونه راهبردهای مربوط به بقای گونه انسان از طریق سنت‌های اجتماعی نسل به نسل منتقل می‌شود. از نظر او زبان بهنوعی یک محصول اجتماعی بود، که معانی آن از طریق تافق میان اعضاً یک جامعه تعیین می‌شد. او موضوعاتی مانند فناوری و اختراعات را به عنوان موضوعاتی اجتماعی می‌دید که با مفاهیمی نظیر تولید تخصصی شده و تمرکز ثروت در ارتباط بود. در مدل ارائه شده از سوی چایلد سازوکارهای ایدنولوژیک و اجتماعی می‌توانستند روند پیشرفت را تاحدی کند کرده و به تأخیر اندازند. چایلد در اثر دیگرش که در سال ۱۹۵۲ منتشر شد به مقایسه توسعه فرهنگی در غرب و خاورمیانه باستان پرداخت. وی معتقد بود که در جوامع خاورمیانه به دلیل وجود طبقه فرادست مستبد و خرافه‌پرست و معتقد به سنت‌های کهن، روند توسعه فرهنگی کند شد و از حرکت ایستاد، درحالی که در اروپا به لطف وجود اشراف و فن‌سالاران پیشگام و مستقل، روند پیشرفت ادامه یافت. وی علت پیشرفت در غرب و رکود در خاورمیانه را در تفاوت اجتماعی میان دو طبقه اشراف و نخبگان در خاورمیانه و اروپا می‌داند. با این حال حتی از نظر چایلد نیز امر اجتماعی زیرمجموعه‌ای از یک کلیت فرهنگی گستردتر بود. بنابراین موضوع امر اجتماعی از نظر چایلد موضوعی بود که به سایر جنبه‌های حیات بهویژه اقتصاد و محیط‌زیست وابسته بود. از این‌رو از نظر چایلد نیاز به فعالیت‌های همگانی گسترد در دشت‌های آبرفتی وسیع و سرزمین‌های مسطح حاشیه رودخانه‌ها جهت ایجاد آب‌بندها و سدها و آبیاری زمین و همچنین حمایت کردن از قلمرو موجب می‌شد تا گرایشی در سطح جامعه برای یکپارچه‌سازی سازمان اجتماعی جامعه و متمرکز کردن سیستم اقتصادی به وجود آید (۱۹۳۹: ۱۵۹).

در عصر چایلد و پیشتر از آن، یعنی عصری که تکنرات انتشارگرایانه، مکتب تاریخی فرهنگی و تطورگرایی مرحله‌ای در باستان‌شناسی وجود داشت، باستان‌شناسی دارای ابعاد دیگری نیز بود. به عقیده بسیاری در این دوره، باستان‌شناسی دارای نقشی اجتماعی نیز بود. بسیاری از باستان‌شناسان در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم نوعی مسئولیت اجتماعی در خصوص آشنازی بیشتر اشاره جامعه و عامه مردم با موزه‌ها احساس می‌کردند. اگرچه گفتمان غالب در موزه‌ها در این عصر گفتمانی سلطه‌طلبانه^۱، ملی‌گرایانه و قیم‌مآبانه در قبال جامعه بود. برخی باستان‌شناسان در این دوره در مورد مسئولیت اجتماعی باستان‌شناسان قلم‌فرسایی و نظریه‌پردازی می‌کردند. فلیندرز پتری^۲ در مطلبی

^۱ به جای واژه امپریالیستی از واژه تسلط‌طلبانه استفاده شده است (م).

در قسمت پایانی اثرش به نام روش‌ها و اهداف در باستان‌شناسی (*Methods and Aims in Archaeology*) که در سال ۱۹۰۴ منتشر شد، معتقد بود که باستان‌شناسی و مطالعه گذشته به نوعی همبستگی اجتماعی و مستولیت‌پذیری انسان در مقابل انسان منجر می‌شود (۱۹۰۴: ۱۰۳). گراهام کلارک در سال ۱۹۳۴ ارتباطات سیاسی بین باستان‌شناسی و حاکمیت را مورد بررسی قرار داد و گردون چایلد نیز در سال ۱۹۴۹ مبنای بازسازی ساختار اجتماعی از طریق آگاهی باستان‌شناسانه را مطرح کرد.

این عقیده کلی که امر اجتماعی جزیی از امر فرهنگی است در باستان‌شناسی جدید و باستان‌شناسی روندگرانیز ادامه یافت. در این دوره نیز امر اجتماعی اغلب به عنوان یک سیستم فرعی درون یک سیستم کلی تر در نظر گرفته می‌شد. استفاده مکرر از اصطلاح سیستم اجتماعی فرهنگی برای توصیف کلی یک سیستم، بیانگر تأکید بیشتر بر مفهوم امر اجتماعی در باستان‌شناسی روندگرا بود. درواقع در این دوره با استفاده از اصطلاحات اجتماعی نظیر دسته و گروه، قبیله، خان‌سالارها و حکومت برای توصیف مجموعه داده‌های باستان‌شناسی، تأکید بیشتری بر موضوعات اجتماعی صورت گرفت. امروزه نیز راهبرد مشابهی بین باستان‌شناسان روندگرایی که جوامع را براساس مفاهیمی چون پیچیدگی اجتماعی طبقه‌بندی می‌کنند مشاهده می‌شود (Johnson and Earle 1987). با این حال در عمل در بیشتر مواقع در باستان‌شناسی روندگرا مفهوم امر اجتماعی تحت استیلای مفاهیمی چون محیط‌زیست و زیرسیستم‌های اقتصادی و فناورانه قرار دارد. مدعیون بودن باستان‌شناسی روندگرا به راهبردهای محیط‌زیستی و داده‌محور موجب شد که به مبحث ارتباطات اجتماعی به عنوان امری مشتق و یا متأثر از سایر جنبه‌های حیات انسانی نگریسته شود. دیدگاه جدایکنده امر اجتماعی از امر فرهنگی در اثر بینفورد (1962) نیز دیده می‌شود. وی مصنوعات و داده‌های باستان‌شناسی را به سه دسته داده‌های حامل فناوری، حامل فناوری و امر اجتماعی و حامل ایدئولوژی و فناوری تقسیم کرد. این به آن معنی بود که بعضی از داده‌های باستان‌شناسی بخشی از زیرسیستم و سازوکارهای اجتماعی بود و بخشی دیگر شامل این قاعده نمی‌شدند. دیوید کلارک نیز معتقد بود که امر اجتماعی زیرمجموعه یک سیستم کلی اجتماعی و فرهنگی بود. از نظر وی «زیرسیستم اجتماعی شبکه‌ای رتبه‌بندی شده از ارتباطات شخصی شامل خویشاوندی و شأن اجتماعی افراد است» (1968: ۱۰۲) او در کاوش خود در محوطه متعلق به عصر آهن گلاستبری^۱، کوشش کرد تا سازمان اجتماعی را از طریق داده‌های استقراری و توزیع مصنوعات متعلق به فرهنگ

مادی بازیابی کند (۱۹۷۲). در ایالات متحده یک رویکرد موازی، کوشید وضعیت سکونتگاه‌ها را پس از متروک شدن به وسیله شواهد توزیع سفالی درون محوطه بازسازی کند (Longrace 1970). اگرچه کوشش‌های اولیه این دسته از باستان‌شناسان برای ایفای نقش یک قوم‌شناس در اعصار گذشته و پی‌بردن به نقش و ارتباطات سازمانی و خویشاوندی در پیش از تاریخ کاملاً ناموفق بود، با این حال این کوشش‌ها بخشی از تلاش موفق و گسترده‌تر باستان‌شناسان روندگرا برای استفاده از داده‌های تدفینی و داده‌های استقراری برای درک مفاهیمی چون اندازه گروه‌های اجتماعی و رتبه‌بندی‌های اجتماعی بود.

کالین رنفرو نمونه خوبی از یک باستان‌شناس روندگرای بسیار متعهد به مفهوم امر اجتماعی در باستان‌شناسی است. وی در یک سخنرانی افتتاحیه در دانشگاه ساوتهمپتون بر توانایی باستان‌شناسان برای بازسازی زیرسیستم‌های اجتماعی در گذشته تأکید کرد (Renfrew 1973). وی بعدها در اثرش به نام Approaches to Social Archaeology ابراز کرد که مایل است تا یک ماهیت اجتماعی را از داده‌های باستان‌شناسانه برداشت و پی‌ریزی کند (4: 1984). همانند کلارک، رنفرو تمایل داشت تا یک ائتلاف را با انسان‌شناسی اجتماعی ایجاد کند و ازین‌رو وی باستان‌شناسی اجتماعی^۱ را به عنوان روشی برای بازسازی نظام‌های اجتماعی و ارتباطات اجتماعی گذشته تعریف کرد. بخش عمده کار وی در این دوره بر شناخت درجات رتبه‌بندی اجتماعی در جامعه و سازوکارهای تبادل بین نخبگان و گروه‌های اجتماعی متمرکز بود. او همچنین به مسائلی نظری قویت و هویت اجتماعی در گذشته علاقه‌مند بود. در سخنرانی افتتاحیه دیگری در دانشگاه کمبریج (Renfrew 1982) وی بر ضرورت یک تغییرجهت مطالعاتی از موضوعات اجتماعی به سوی موضوعات شناختی^۲ تأکید کرد. در تعریف باستان‌شناسی شناختی -روندگرا (Renfrew and Zubrow 1994) می‌توان استدلال کرد که از نظر رنفرو امر شناختی تاحدی از امر اجتماعی قابل تفکیک است و فرآیندهای شناختی در ذهن را می‌توان از بافت اجتماعی آنها تفکیک کرد. این ادعا به صورتی که خواهیم دید کما بیش توسط بیشتر باستان‌فراروندگرا رد شده است. تعریف ارائه شده از باستان‌شناسی شناختی -روندگرا نشان می‌دهد که در نظر رنفرو امر اجتماعی تنها یک زیرسیستم است که فقط می‌تواند از سایر حوزه‌های حیات انسانی نظیر حوزه شناختی تفکیک شود.

¹ Social Archaeology

² Cognitive

مرکزیت امر اجتماعی در باستان‌شناسی پساروندگرایی

در دهه‌های اخیر نه تنها عنصر ذهن، بلکه عناصری مانند اقتصاد و محیط‌زیست به مثابه عناصری اجتماعی در نظر گرفته شده‌اند. عناصری نظیر بدن و جنسیت از زیست‌شناسی به عاریت گرفته شده و در درون نوعی قلمرو و بافت اجتماعی قرار داده شده‌اند. هدف نهایی تفسیر در باستان‌شناسی در این دوره فهم گذشته در سایه اصطلاحات اجتماعی بوده است (Tilly, 1993). در مکتب فراروندگرایی ایجاد تمایز میان جامعه و امر اجتماعی همواره مورد تأکید بوده است. شنکز و تیلی (1987b)¹ معتقدند که «جامعه به معنای یک کلیت اجتماعی ضروری» لزوماً قابل شناخت و بازیابی نیست و بنابراین غیرممکن است که جامعه را به عنوان موضوع باستان‌شناسی تعیین کرد. آنان به طورکلی با مفهوم جامعه به عنوان یک کلیت مخصوص مخالف‌اند. آنان معتقدند که تغییر جهت مطالعات باستان‌شناسی از بررسی کلیت‌های فرهنگی به بررسی یک کلیت اجتماعی چندان سودمند نیست. در عرض مطالعات آنان بر موضوع توافق نقش‌ها و فرآیندهای اجتماعی به عنوان یک فرآیند پیوسته متمرکز شد. از نظر آنان همه جنبه‌های زندگی روزانه می‌تواند به عنوان بخشی از فرآیند اجتماعی در نظر گرفته شده و مطالعه شود.

این تغییر جهت پژوهشی که به صورت شتابزده مدعی بود «همه چیز امری اجتماعی» است، دلایل و انگیزه‌های خاص خود را داشت. یکی از دلایل، تغییر ایجادشده در درون رویکردهای مارکسیستی در جهان و تغییرات مارکسیستی در درون باستان‌شناسی بود. این راهبردها از دهه ۱۹۶۰ به بعد بر نقش مهم روابط اجتماعی تولید متمرکز شد. محققانی همچون فریدمن و رولندز (1978)² از این نظریه مارکسیسم ساختاری حمایت کردند که تلاش برای دستیابی به کالاهای شانزا یک انگیزه و محرك بسیار اساسی در تکامل پیچیدگی اجتماعی بوده است و این گونه تأثیر بسیاری بر باستان‌شناسی اروپا بر جا نهادند. این حرکت زمینه‌ای ایجاد کرد تا باستان‌شناسان فراروندگرا با آغاز Giddens (1977) و جامعه‌شناسی (Bourdieu 1979) باز از نظریه پردازان انسان‌شناسی اجتماعی استقبال کنند. این نظریه پردازان علاقه‌مند بودند تا ریزفرآیندهای حیات روزانه را به جای کنش‌های متقابل بزرگ مقیاس اقتصادی مطالعه کنند. این کنش‌های کوچک مقیاس از نظر این پژوهشگران به شکل اساسی به عنصر قدرت وابسته بود. از این‌رو این کنش‌های کوچک مقیاس به جای اینکه نتیجه تفاوت‌های فرهنگی بین جوامع مختلف قلمداد شوند، به عنوان امور اجتماعی در نظر

¹ Shanks and Tilly

² Friedman and Rowlands

گرفته شدند. از نظر این دسته از محققان این کنش‌های کوچک مقیاس را نمی‌توان به سادگی به عنوان ویژگی‌های مختلف فرهنگی در نظر گرفت بلکه آنها واحدهای ایجادکننده ساختار یک جامعه هستند. در این دیدگاه هر چیزی از جسم یک فرد گرفته تا اعمال روزانه‌اش در خانه، اقتصاد، فناوری و حتی زمین‌سیمای محیطی همه اموری اجتماعی هستند. بر این اساس هیچ زیرمجموعه و زیرسیستم اجتماعی جدگانه‌ای وجود ندارد و همه جنبه‌های حیات روزانه ذیل معنای امر اجتماعی و حیات اجتماعی قابل مطالعه و تفسیر است (Tilley, 1993: 20).

تامس^۱ (1993: 76) با نگاهی به پیشینه باستان‌شناسی فاروندگرا معتقد است از زمانی که چیزی به نام باستان‌شناسی اجتماعی شکل گرفته است باستان‌شناسان همواره در تلاش بوده‌اند تا اهداف خود را بر چیزهایی که وی آنها را اهداف و دستاوردهای مجلل می‌خواند متمرکز کنند؛ چیزهایی همانند سازمان اجتماعی، رتبه‌بندی اجتماعی، لایه‌نگاری و مطالعه حکومت‌ها و امپراتوری‌ها. از نظر وی در دیدگاه پساروندگرایی زمانی که اهداف مورد مطالعه با پسوند اجتماعی همراه شوند بسیار شیکتر و مجلل‌تر جلوه می‌کنند. اما از طرفی دیگر تامس به درستی اشاره می‌کند که در عمل، زمانی که جنبه‌های معمولی و پیش‌پالافتاده زندگی روزانه در جهت دستیابی به یک معنای به اجتماعی مورد مطالعه قرار می‌گیرند، کمتر از موضوعات کلان و شانزده به چشم می‌آیند. این گونه راهبردهای مربوط به این رویکرد کمتر به امور جزئی پرداخته و بیشتر بر مصاديق معین و مشخص با نگاهی کل نگرانه تمرکز می‌کنند.

عامل مهم دیگری که باعث شد تأکید بر امر اجتماعی در تمامی جنبه‌های حیات انسانی شدت گیرد، نقد اثبات‌گرایانه یا پوزیتیویستی بود. عمدۀ باستان‌شناسان روندگرا به نوعی از این ایده طرفداری می‌کردند که نظریات و تئوری‌ها می‌توانند در باستان‌شناسی به بوتۀ آزمون گذاشته شوند. در این دیدگاه بسته به اینکه فرضیه از کدام مأخذ و منبع استخراج شود امکان وجود عینیت و استقلال تجربی در فرآیند آزمون نظریه وجود خواهد داشت و نظریه قادر خواهد بود تا با داده‌ها مواجه شود. همچنین نقش بیشتری به انگاره تئوری‌های بینایین اختصاص می‌یافتد. این تئوری‌ها قادر بودند تا نقش واسط Kosso 1991; Tschaner 1996؛ اما انتقادها درباره این دیدگاه‌های اثبات‌گرایانه به‌زودی آغاز شد و در دهه پایانی قرن بیستم به صورت پیوسته ادامه یافت. ویلی (Wylie 1989) نشان داد که به صورت کنایه‌آمیزی باستان‌شناسی روندگرا تنها زمانی چارچوب اثبات‌گرایی را به کار بست که از سوی علوم اجتماعی و

^۱ Thomas

فلسفه متحمل انتقادهای شدیدی شد. این انتقادها به تدریج دانش باستان‌شناسی را فراگرفت و بدل به یکی از دلایل مهمی شد که اسباب ظهر باستان‌شناسی فاروندگر را فراهم آورد. لازم است اشاره شود که دلایل واقع‌گرایانه و کاربردی دیگری برای نقد اثبات‌گرایی در این دوره وجود داشت. به تدریج روشن شد که بسیاری از جوامع بومی که باستان‌شناسان مشغول مطالعه آنها بودند با این انگاره که تحقیقات باستان‌شناسی از نظر اجتماعی فاقد سوگیری و تعصب است مخالف‌اند. بسیاری از جوامع بومی به‌زودی دریافتند که بر سر این ایده که «علم از نظر اجتماعی بی‌طرف و فاقد سوگیری است» با باستان‌شناسان دارای اختلاف نظر هستند. Langford (1983) از طرف جامعه بومیان تاسمانی ابراز داشت که علوم تجربی دارای یک حق طبیعی برای مطالعه و تحت بررسی قراردادن فرهنگ‌وی نیستند. Mamani Condori (1989) از طرف جامعه بومی آیمارا در بولیوی بر اهمیت دانش و آگاهی مبنی بر سنت که با نگرش علمی اثبات‌گرایانه در تضاد بود، تأکید کرد. در ایالات متحده تنش بر سر تدفین مجدد بقایای انسانی بومیان قاره آمریکا به توهمندی از انگاره «قابلیت دوام و پایستگی دیدگاه‌های علمی بی‌طرف» منجر شد. آنیون و دیگران (Anyon et al. 1996: 15) معتقد بودند که این گونه نیست که روش علمی تجربی، سازوکاری متمایز و برتر در درون خود برای مطالعه گذشته در مقایسه با سنت‌های شفاهی داشته باشد. علم تجربی تنها «راه دیگری» برای شناخت گذشته است. نقدهای دیگری درباره بی‌طرفی علوم تجربی از سوی منتقدان فمینیست نیز از راه رسید. این منتقدان معتقد بودند که سوگیری‌های فاحش و ظریفی در آن دسته از مطالعات باستان‌شناسی که پیشتر بی‌طرف انجامشده می‌شدن وجود دارد (Gero 1996).

من (Hodder 1999) چنین استدلال کردم که گرایش به سمت چشم‌اندازها و روش‌های علمی جایگزین، نظیر مسائل مربوط به هویت و تکثیرگرایی دارای ارتباط عمیقی با مفاهیمی چون جهانی‌سازی، جوامع پساصنعتی، عصر اطلاعات و مسائلی از این قبیل است. پژوهشگرانی نظیر کاستلز (Castells 1996) گرایش‌های گسترده جهانی شدن را مورد بررسی قرار داده‌اند، آرجون آپاندوری (Appanduri 1996) با دیدگاهی انسان‌شناسانه اجزای فرهنگی این فرآیند جهانی شدن را مورد مطالعه قرار داده و فرآیندی با انعطاف‌بیشتر و مبنی بر مفاهیمی چون آوارگی، مهاجرت‌های اجباری و نوملیت‌گرایی را توصیف می‌کند.

دانش باستان‌شناسی در ارتباط مستقیم با موضوعاتی نظیر ملی‌گرایی و استعمارگری شکل گرفت و توسعه یافت. همبستگی علم باستان‌شناسی با مدل علوم طبیعی بخشی ضروری از نقش آن به عنوان

نگهبان میراث تاریخی و گذشته ملت‌ها بود. امروزه می‌توان گفت که مفهوم دولت‌ملت‌ها به‌وسیله عواملی نظیر تغییرات محیط‌زیستی گسترده، اینترنت، شرکت‌های بین‌المللی و گسترش سازمان‌یافته تولید، مصرف و تبادل، تضعیف شده‌اند. در این ارتباط می‌توان گفت که بحث‌های زیادی در مورد روندهای جهانی و روندهای محلی وجود دارد که در کنار هم یکدیگر را تقویت کرده و به اتفاق مفهوم دولت-ملت را تضعیف می‌کنند. این فرآیندی به‌شدت نابرابر است که به نفع مراکز قدیمی و توسعه‌یافته تجمع ثروت تمام می‌شود با این حال این فرآیند دارای ویژگی‌های جدید و مهمی نظیر سیالیت و تنوع است و در طی آن بسیاری از صداحایی که پیش از این شنیده نمی‌شدند با وجود مراکز محل تجمع سرمایه و ثروت، خود را به‌راحتی ابراز کرده و مورد توجه قرار می‌گیرند.

حال باید این سوال را مطرح کرد که جایگزین باستان‌شناسی اثبات‌گرا و مبتنی بر آزمایش فرضیه چیست؟ بسیاری از باستان‌شناسان اثبات‌گرا به برخی از شکل‌های تعديل‌شده مفهوم آزمایش فرضیه‌ها متولّ شده‌اند. دلیل این امر این است که آنان می‌دانند که تنها راهبرد جایگزین مفهوم آزمایش فرضیه‌ها شکلی از نسبی‌گرایی^۱ است که در طی آن هر چیزی می‌تواند اتفاق بیفتد و این موضوع آنان را نگران می‌سازد. به عبارت دیگر آنان از این نکته نگرانند که اگر امکانی برای آزمایش تجربی داده‌ها وجود نداشته باشد در این صورت برداشت و تفسیر هر شخص یا گروهی از گذشته، نظیر تحریف‌ها و جعل‌های فاشیستی، می‌تواند همانند ایده‌های علمی ارائه شده توسط پژوهشگران به نظر برسد. من تعداد زیادی از غیرباستان‌شناسان را می‌شناسم که چنین طرز تفکری را دنبال می‌کنند. شکل‌های متنوعی از نسبی‌گرایی وجود دارد (Wylie 1994) و بیشتر باستان‌شناسان تمايل دارند این ایده را که تفاسیر باستان‌شناسی باید در مقابل داده‌ها پاسخگو و مسئول باشد پذیرند. تنها این مسئله مطرح است که این امر چگونه باید باشد.

به عقیده من بسیاری از باستان‌شناسان فرار و ندگرا و بسیاری از باستان‌شناسان روندگرا در عمل، نوعی از ارتباطات هرموتیک^۲ را با داده‌هایشان برقرار می‌کنند. اگرچه باستان‌شناسی روندگرا مدعی است که در حال استفاده از نگرشی اثبات‌گرایانه و پوزیتیویستی است، با این حال به عقیده من (Hodder 1999) این، نوعی خودآگاهی کاذب و تظاهر به رعایت معیارهای علم تجربی است. در واقع باستان‌شناسی به‌طورکلی دانشی تجربی و آزمایشی نیست. در عوض باستان‌شناسی دانشی تاریخی است که از طریق آزمایش کردن نظریه‌ها بر ماده به پیش نمی‌رود بلکه روش آن یکپارچه

^۱ طرز تفکری که براساس آن حقیقت یک امر مطلق نیست و بسته به شرایط مختلف می‌تواند تغییر کند (م).

^۲ تفسیری و گزاره‌ای (م).

کردن انواع بسیار مختلفی از داده‌ها در کنار یکدیگر است تا از این طریق بتوان به بهترین شکل یک روایت جامع را پدید آورد. این تأکید بر یکپارچه‌سازی و گردآوری مناسب داده‌ها در کنار یکدیگر به جای آزمایش کردن داده‌ها، درواقع هسته اصلی یک رویکرد هرمنوتیک است. اساساً هرمنوتیک Ricoeur 1971, Thomas 2001, Tilley 1991 (به نظریه‌های تفسیری گرایش بیشتری دارد تا نظریات توضیحی و تبیینی) مدعی هستند که توضیح و تبیین وقایع روى داده در گذشته از طریق اثبات عمومی بودن این گزاره‌ها امکان‌پذیر است. نظریات مبتنی بر تفسیر، تأکید بیشتری بر مفهوم ساختن وقایع در ارتباطات با آن چیزی که حول خود واقعه در جریان است دارند، ضمن اینکه اذعان می‌کنند که قاعدة تعمیم و عمومی‌سازی نیز در این موارد (از یک پدیده به پدیده‌های دیگر) می‌تواند به کار گرفته شود. رویکرد هرمنوتیک معتقد است که پژوهشگر در مواجهه با داده‌ها دارای آگاهی و قضاوت قبلی و پیش‌داوری است و فهم داده‌ها در بافت صورت می‌گیرد که حاوی پیش‌داوری است. پژوهشگر، سپس داده‌های پراکنده را در کنار هم به صورتی گرد می‌آورد که درنهایت یک روایت کلی منسجم (از نظر پژوهشگر) را دست‌پا کنند. در این نظرگاه بهترین نوع تفسیر چیزی است که هم نظریه‌های کلی ما و هم پیش‌داوری‌های ما را به بهترین شکل با هم منطبق کرده و در کنار هم قرار می‌دهد و این‌گونه درک بیشتری از داده‌ها را در مقایسه با سایر تفسیرهای ممکن برای ما فراهم می‌کند. این امر به معنی مصادره به مطلوب نیست بلکه به این معنی است که پژوهشگر پیش‌داوری‌های خود را بر داده‌ها تحمیل نمی‌کند. این‌گونه موضوعات مورد مطالعه موجب می‌شوند که ما دیدگاه‌های خود را در مورد کلیت مورد مطالعه تغییر دهیم اما نه به صورتی که بدیکباره از جامعه (کلیت موضوع مورد مطالعه) و نظرگاه علمی خویش فاصله بگیریم. بنابراین نوعی رابطه دیالکتیک^۱ بین گذشته و حال و بین شناسنده و موضوع شناسایی^۲ وجود دارد. همچنین در جریان فرآیند و روش علمی یک ساختار فاقد سوگیری از لحاظ اجتماعی را نمی‌توان یافت و روایت‌های جانب‌انگارانه (از نظر اجتماعی) می‌توانند از طریق کنش متقابل با موضوع مورد مطالعه انتقال پیدا کنند.

با به همین دلایل باستان‌شناسی پساروندگرا کوشید تا تأکید بیشتری بر مفهوم امر اجتماعی نسبت به رویکردهای اولیه در باستان‌شناسی داشته باشد. در مراحل آغاز شکل‌گیری باستان‌شناسی پساروندگرا دو مثال خوب از این گرایش به تأکید بر امر اجتماعی را می‌توان مشاهده کرد. یکی این

^۱ به مفهوم دوری بودن و مبتنی بودن الف بر ب و بالعکس (م).

^۲ سوزه-ابزه/شناسنده-موضوع مورد شناسایی (م).

انگاره که فرهنگ مادی به صورت معنی‌داری سازماندهی شده است و اینکه فرهنگ مادی عنصری بهشدت پویا و کشنده است. یکی از منابع چنین دیدگاه‌هایی، تحقیقات انسان‌شناسی صورت گرفته در دهه‌های ۷۰ و ۸۰ میلادی توسط من (Hodder 1982) و گروهی از دانشجویانم در Braithwaite 1982; Donley 1982, 1987; Lane 1987; Mawson 1989; (More 1982, 1987; Welbourn 1984 Barthes 1973; Douglas 1970; Leach 1976; Levi Strauss 1968, 1970; Tambiah 1969; Turner 1969). با این حال هم‌مان پیشرفت‌های دیگری در ایالات متحده در باستان‌شناسی تاریخی (Deetz 1977; Glassie 1975) و همچنین در مطالعات پیش‌ازتاریخی الهام‌گرفته از مکتب فمینیسم (Conkey 1989) در حال وقوع بود. این اندیشه‌های ساختارگرایانه و نشانه‌شناختی موجب شد تا دو تصور بیش از پیش مورد قبول واقع شود. یکی اینکه که فرهنگ مادی دارای معنایی فراتر از شکل فیزیکی یک شی یا موضوع مورد مطالعه است و دیگر آنکه فرهنگ مادی از یک شبکه از راهبردها و درهم پیچیدگی‌های اجتماعی که در درون یک ابژه در حال تنازع و تقابل هستند، مشتق می‌شود. انگاره فوق با رویکرد باستان‌شناسی تاریخی در ایالات متحده توسط لون (Leone 1982) رویکرد مطالعات قوم‌باستان‌شناسی فرهنگ مادی مدرن توسط پارکر پیرسون (Parker Pearson 1982) و در ارتباط با فهم فمینیستی از مسائلی مانند فضای و تنوع گونه‌های سفالی توسط مور (Moore 1986) مورد مطالعه قرار گرفت.

دومین انگاره مربوط به امر اجتماعی در باستان‌شناس پساروندگرا عبارت است از اینکه فرهنگ مادی ابزاری نیست که انسان‌ها آن را بدليل پیروی از راهکارهای دیگرته شده توسط محیط‌زیست، فرآیندهای انطباق‌پذیری و قواعد اجتماعی به صورت منفعل مورد استفاده قرار داده‌اند، بلکه این دیدگاه معتقد است که فرهنگ مادی به صورتی پویا و هدفمند برای تأثیرگذاری بر زیست‌جهان اجتماعی توسط انسان‌ها مورد استفاده قرار گرفته است. در این دیدگاه فرهنگ مادی به صورت آگاهانه توسط کنشگران انسانی که هم‌مان با دنبال کردن راهکارهای خاص، پیامدهای این راهکارها را بازتاب می‌داده‌اند، مورد استفاده قرار گرفته است و شاید تمامی ابعاد این تأثیرگذاری آگاهانه به صورت کامل و واضح، درک نمی‌شود. بنابراین اگرچه شاید پیش‌بینی این نکته که فرهنگ مادی چگونه مورد استفاده قرار می‌گرفت دشوار باشد، لیکن نیاز است که یک تفسیر از راهکارهای خاص و معینی که در این فرآیند مورد استفاده قرار می‌گرفت توسط پژوهشگران ارائه شود. این انگاره دوم که در اینجا بیان شد تاحدی مشتق از مطالعات قوم‌باستان‌شناسی توصیف شده در صفحات قبلی مقاله

است. به عنوان مثال در ناحیه لیک بارینگو^۱ در کنیا دریافت که با وجود کنش‌های متقابل بین سه دسته از گروه‌های منطقه‌ای یا همان قبایل، فرهنگ مادی آنان معرف سه دسته با ویژگی‌های سبکی متفاوت است (Hodder 1982). بنابراین به جای نسبت دادن این الگوی فرهنگی به معیارهای فرهنگی، من در عوض استدلال کردم که سبک‌های مختلف فرهنگ مادی در این سه گروه، به صورت آگاهانه و با یک راهبرد مشخص جهت تأکید بر تفاوت‌های فرهنگی بین این سه گروه توسط آنان مورد استفاده قرار گرفته است و این‌گونه شاید بتوان گفت که فرهنگ مادی دارای نقش پویایی در پیدایش و خلق دوباره هویت‌های است. این نکته که فرهنگ مادی یک انعکاس منفعلانه از رفتار انسانی نیست و در عوض بهشدت و به صورتی بسیار پویا در روندهای اجتماعی درگیر شده است، پس از آن به کرات توسط سایر پژوهشگران به کار گرفته شد (Shanks and Tilley 1987). در واقع نظریه‌های علمی مبتنی بر کنش و عاملیت فعال هنجارهای اجتماعی که توسط کسانی چون بوردیو (Bourdieu 1977) و گیدنز (Giddens 1979) ارائه شد بهشدت بر توسعه دیدگاه‌های فوق تأثیر گذاشت. تأکید بر فرهنگ مادی به صورت گسترده‌ای جهت مشروعیت‌بخشی به مفهوم تغییر شکل و دگردیسی Kristiansen جامعه در مطالعات باستان‌شناسی ملهم از مارکسیسم در حوزه پیش از تاریخ اروپا (Leone 1984) و در حوزه باستان‌شناسی تاریخی در ایالات متحده توسط لون (Leone 1982) به کار برده شد.

دو انگاره‌ای که پیش از این وصف شد قدرت نفوذ و قوه سرایت مفهوم امر اجتماعی را تقویت کرد و این مفهوم موجب شد تا پیشرفت‌های زیادی در رویکردهای متنوعی صورت بگیرد که در کنار هم باستان‌شناسی پساروندگرا را تعریف می‌کردند. زمینه اساسی و بنیادی موجب نوعی تغییر جهت مطالعاتی شد.

بافت و زمینه اصلی برای این تغییر جهت مطالعاتی که سعی بر یک بازشناسی کامل‌تر از تفاوت‌های فرهنگی اساسی (نظیر تفاوت در معنای اجتماعی فرهنگ مادی) داشت و می‌کوشید تا اثبات کند که فرهنگ مادی یک مفهوم پویا و فعال و نه منفعل است و همزمان از راهبردهای پوزیتivistی نیز فاصله بگیرد، در واقع عبارت از آن دسته از تغییرات متنوع اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی بود که تحت مفهوم جهانی شدن رخ می‌داد. این دو انگاره همچنین به گسترش دو حوزه

^۱ Lake Baringo

کلیدی مطالعاتی در سال‌های اخیر در باستان‌شناسی منجرب شد. اولی با فرهنگ مادی به صورت متن^۱ سروکار دارد و دومی با نظریه‌های مربوط به عاملیت و کنش‌ورزی.

استعاره‌های متنی^۲، خوانش گذشته^۳ و پساستارگرایی

اگر پذیریم که فرهنگ مادی همیشه به صورت معنی‌داری سازمان یافته و شکل گرفته است، بنابراین شاید بتوان آن را بعنوان متنی در نظر گرفت که قابل خوانش است (Hodder 1986). این فرضیه چندین جنبه جذاب دارد از آن جمله اینکه تأکید آن بر خوانشگر متن است (به مفهومی که معنا در شی-ابزه مورد مطالعه لزوماً نهفته نیست) به شکلی که مفهوم یک شی-ابزه مورد شناسایی توسط خوانشگر آن تعیین می‌شود. منظور از خوانشگر در این مفهوم هم به معنای کنشگر اجتماعی که در گذشته می‌زیسته و هم به معنای باستان‌شناس عصر حاضر است. استعاره نهفته در متن بر این واقعیت که اشخاص متفاوت درک و تفسیری متفاوت از یک متن واحد دارند تأکید می‌کند و برای این ادعا شواهد تاریخی گسترده‌ای وجود دارد. استعاره‌های متنی با مفهوم تفسیر در ارتباط هستند و بنابراین ما را به موضوع هرمنویک به صورتی که پیشتر در مقاله آمد مرتبط می‌سازند. این دیدگاه معتقد است که تقاسیر سیال هستند و می‌توانند از عصری به عصر دیگر متفاوت باشند. یعنی اگرچه شی-ابزه مادی همراه با عنصر پیش‌داوری و تقاسیر قبلی موجود در ذهن قرائت می‌شود لیکن سرنخ‌ها و قرینه‌های متنی نیز به این قرائت کمک می‌کند. استعاره‌های متنی ما را تشویق می‌کند که بر بافتار^۴ همراه با متن متمرکز شویم. به عنوان مثال یعنی به جای اینکه سفال و بقایای جانوری را به صورت جداگانه از هم و با در نظر گرفتن بافتار جداگانه‌ای که این داده‌ها در آن یافت شده‌اند مورد مطالعه قرار دهیم، این داده‌ها نظیر سفال، داده‌های حیوانی و شرایطی که این داده‌ها در آن یافت شده‌اند را در ارتباط با یکدیگر مورد مطالعه قرار دهیم. در هر بافتاری ممکن است تغییرات و تفاوت‌های ظریف یا واضح و متمایز معنایی وجود داشته باشد با این حال ممکن است که در همان بافتار به صورت هم‌زمان رمزواره‌ها و قوانین پنهان کلی در «زبان» فرهنگ مادی یافت شده از آن بافتار، وجود داشته باشد. بنابراین استعاره‌های متنی ما را به استفاده از «نشانه‌شناسی»^۵ یعنی مطالعه نمادها و نشانه‌ها و نظامی که در آن این نمادها کارگذاری شده‌اند، دعوت می‌کند.

¹ text

² Text metaphor

³ Reading the Past

⁴ context

⁵ semiotic